



۰۳/۰۶/۲۰۱۹



حمید انوری

مرده شور ببرد این چنین "دوستی" را!!!



با جرئت می توان گفت که "دوستی" روس - افغان، از همان آغاز، یک دوستی یک جانبه بود. جانب افغان از همان نخستین دقایق تا آخرین لحظات آن، در دوستی خود سخت پایبند و صادق بود، بدون در نظر داشت حکومت مختلف که آمدند و رفتند، دوستی افغانها اما پا برجا بود. جانب مقابل که روس ها باشند طی بیشتر از هفتاد سال، در دوستی خود با افغانها، همیشه ریگی در کفش داشتند و هرگز در دوستی خود صادق نبودند.

در حقیقت رژیم سوسیالیستی روسیه، یا همانا حکومت بلشویکی روسیه شوروی، نه تنها با خود روسیه و مردم آن، بلکه با انقلابیون روسیه (منشویک ها)، مردم عام روسیه، دوستان و دول خارجی نیز در دوستی خود صادق نبودند.

از قتل عام وحشتناک داخل روسیه (به شمول بانیان و رهبران منشویک ها و بلشویک ها) که بگذریم، کشور های آسیای میانه که بعداً به اشغال روسها درآمدند و ضمیمه کشور شورا ها گردیدند، همه کشور های آزادی بودند. روسهای اشغالگر نه تنها آن کشور های آزاد را مورد تجاوز قرار داده و اشغال کردند، بلکه دین و مذهب و فرهنگ و هنر و تاریخ آنانرا نیز مورد هجوم قرار داده و تاراج کردند و همین کشور های آسیای میانه را از صفحه تاریخ حذف کرده و به نام جمهوریت های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مسما ساخته و یگانه چیزیکه در مقابل به آنان ارزانی داشتند، کلمه "اوف" بود و دیگر هیچ.

این قصه سر دراز دارد و نیز همین روش دشمنی در لباس دوستی را با کشور "چکسلواکیا" آن زمان و بیشمار کشور های دیگر اروپای شرقی آن زمان، بار بار به نمایش گذاشتند. "بهار پراگ" هرگز فراموش تاریخ نمی شود.

"دوستی" روسیه، درست در روز منحوس ششم ثور ۱۳۵۷، چهره کریه و وحشتناک خود را به نمایش گذاشت و آن "دوستی" پر از فریب و ریا به پایان خود رسید. در حقیقت همان "دوستی" یک جانبه هم به هفتاد سالگی نا رسیده، مُرد، جنازه اش به خاک سپرده شد و فاتحه آنرا مردم شریف افغانستان خواندند. کشور شورا ها پارچه پارچه شد و در فرجام، روسیه از آن زاده شد. روسیه ایکه در همه امور وارث بلامنازه "اتحاد شوروی" متوفی است، الا پرداخت غرامات جنگی به افغانستان، یک معذرت خواهی رسمی از مردم افغانستان و نقشه میلیونها ماین که در سرتاسر کشور ما کاشته اند، را در اختیار مقامات افغان قرار دادن.

دیگر داد از دوستی نزنید که هرچه دوستی بود، به گند کشیدید.

مرده شور این نوع "دوستی" ها را ببرد. ما را از خیر تان امیدی نیست، از روی لطف؟! شر مرسانید و سر تان به کار خود تان باشد. اکنون که از مرحمت مبارزین و مجاهدین واقعی افغان زمین، دیگر حتی هیچ مرز مشترکی هم باهم نداریم، ما را به حال خود واگذارید و اکت دایهٔ مهربان تر از مادر را در نیآورید! مردم افغانستان دیربست که پوست کُلفت تانرا در چرمگری می شناسند که میش است.

مردم افغانستان در چهل سال پسین به خوبی دریافته اند و با گوشت و پوست و استخوان خویش لمس کرده اند که رو سیه دشمن آنتی ناپذیر مردم افغانستان است و حیثیت مارآستین را دارد و دیر یا زود، حتمی و ضروری نیش زهراگین خود را در تن نحیف افغانستان فرو کردنی است.

مهمانی های آنچنانی رو سیه از یک مشت افراد ذلیل و زبون و فروخته شد که هر کدام به چندین قدرت خارجی دست به دست شده اند، فقط یک حقیقت مُسلم را ثابت می ساز که دشمنان شناخته شدهٔ افغان و افغانستان، همیشه نور چشم رو سیه بوده اند، خواه جاسوسان بی مقدار خلقی- پرچی بوده باشند، خواه برهان الدین ربانی و قسیم فهیم و احمد شاه مسعود، خواه قانونی و بی قانون و کزری، خواه طالب و ملا و چلی. این جبونان تاریخ از سر اجبار و چار ناچار به همین اکتفا کرده اند که در این مهمانی بصورت جانبی تذکر دهند، "از دههٔ هشتاد میگذریم...".

به یکی دو کلیپ از سخنرانی های منفعلانهٔ این شرف باختگان گوش دادم، عطا محمد که چند یادداشت خورد و ریزه به دستش داده بودند، حتی قادر نبود همان یادداشت ها را هم درست بخواند. او قلقله می کرد که از "خدمات" روسها به افغانستان قدرانی کند و از روی همان یادداشت های دست داشته که ته و بالا میکرد چنین خواند:

"...اعمار یکصد و پنجاه و شصت و چهل پروژه..."، من نمی دانم که این فرد فرومایه واقعاً تا صنف سوم ابتدائی هم درس خوانده است یا خیر؟!

او در جای دیگری مدعی شد که "... دوستی افغانستان و روسیه به دوصد و پنجاه سال قبل بر میگردد."، پس این روسهای شارلتان چرا صد سالگی آنرا تجلیل می کنند، آیا یکصد و پنجاه سال دیگر را فراموش کرده اند؟

جالب اینجاست که در همان مجلس خورد و نوش و خوش بگو و خوش بگوش، یکی از میان مهمانان با لهجهٔ ایرانی که فهمیده نمی شود ایرانی است یا روسی به این تازه به دوران رسیده می فهماند که جفنگ گوئی بس است، "خفه شو"، یعنی خاموش باش و سخنان تکراری را به مجالس فردا و پس فردا بگذار.

اتمر و اصغر و کور زی و کور زی نیز با سر های افکنده در مقابل روسها کرنش می کردند و گویا به "دوستان و برادران تحریک طالبان" عذر و زاری داشتند تا مگر در فردای به قدرت رسیدن، که خدا آنروز را هرگز نیآورد، یک دفتر و دیوان در کنج و کنار برای آنان در نظر داشته باشند و به مال و منال حرام که گرد آورده اند، کاری نداشته باشند.

این شرف باختگان تاریخ در محضر دشمنان دیرین افغانستان، گویا از طالبان جنایتگستر "صلح" گدائی می کردند، نه برای ملت و مردم و میهن، بلکه برای چهار روز افزودن به عمر ننگین خودها و اعوان و انصار خود؛ اینها به بهانهٔ جستجوی راه صلح، به هر پستی و پلشتی رو می آورند و بگفتهٔ مشهور "گر به بغداد لقمه"

باشد، ما از اینجا سر بجنبانیم". اینها یا نمی دانند یا خود را به ناهمی می زنند که صلح هرگز گدائی نمی شود، صلحی که گدائی شود، حقارت بار می آورد.

و اما از اینها که بگذریم و عطای شان را بر لقای شان ببخشائیم، در مورد "دوستی" افغان - روس، می شود بیشمار نوشت و بسیار نوشت و بار بار نوشت که مردم افغانستان از این "دوستی" هرگز خیری ندیدند که هیچ، دشمنی شان در لباس دوستی اما کشوری را بر باد داد. از کشته های ما پشته ها ساختند، مهین زیبای ما را به تلی از خاک مبدل کردند، خونهای بیشمار ریختند، جاسوسی و پستی و پلشتی را مروج ساختند، گرفتند و بستند و بردند و شکنجه کردند و بندار بند بریدند و کشتند و زنده به گور کردند و هزاران هزار گور دسته جمعی در سرتاسر افغانستان ایجاد کردند، میلیون ها ماین ضد پرسونل و ماین های بازیچه ئی برای اطفال افغانستان در سرتاسر کشور کشت کردند، صد ها هزار طفل معصوم افغان را معیوب و معلول ساختند، بیش از یک و نیم میلیون افغان را از دم تیغ شقاوت خود کشیدند و... و اسم آنها گذاشتند "کمک های انترناسیونالیستی" و "دوستی" - افغان - شوروی".

این دشمن خونین در لباس دوست آنچه از نامردی و نامردمی بود در حق مردم افغانستان روا داشتند و امروز دایه مهربان تر از مادر شده اند. شرم تان باد ای دشمنان قسم خورده مردم افغانستان و ننگ و نفرین بر آنانیکه جهت منافع شخصی و گروهی خود سر بر پای خونین رو سیه میگذارند.

عطا محمد اما در همان جفنگ پراگنی های خود در جای دیگر می گوید "کاسه داغ تر از آتش وجود ندارد"، کاش او لحظه سر در گریبان می کرد و به این درک می رسید که کاسه داغ تر از آتش، وجود دارد و نمونه بارز آن، خودش است.

مردم افغانستان با وضاحت می توانند از مجالس آنچنانی ماسکو، دوست و دشمن خود را خوب تشخیص دهند. این کمترین مضمون بسیار دلچسپ و جامع محترم عباسی صاحب را در مورد به دقت مطالعه کردم و دانستم که آنچه دل تنگ ما می گفتند، نوشتند، نبشته ایکه از یک احساس پاک و عشق به وطن سرچشمه گرفته و صاف و پوست کنده گویا اخ دل ما را کشیدند که به قلم شان برکت. لب و لباب قضیه همانست که ایشان تحریر داشته اند و چیز بیشتر برای گفتن نگذاشته اند.

اما اگر در آینده ضرورت افتاد این بحث "دوستی" افغان- روس را دنبال خواهیم کرد تا "سیه روی شود هر که در او غش باشد".

مردم شور ببرد این "دوستی" را و نصیب هیچ بنی بشر مباد چنین "دوست"!!!

من از عقرب نمی ترسم، ولی از "نیش" می ترسم
ندارم شکوه از بیگانگان، از خویش می ترسم
ندارم وحشتی از یوز و ببر و حمله شیران
از آن گرگی که می پوشد لباس میش می ترسم